در تاریخ ۲۳ آبان ۱۴۰۱
کتاب الحج

جلسه 34

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمْ
الْحَمْدُ لله رَبِّ الْعَالَمِينْ وَصَلَى الله عَلَىٰ سَيِّدَنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينْ

بررسی دلیل عدم صحت حجّ از کافر

همان‌گونه که در گذشته اشاره شد گفتیم طبق قاعده «الکفار مکلفون بالفروع کما أنهم مکلفون بالاصول» بر کافر حج واجب است و او مکلف به این است که حج را انجام بدهد، اما همه‌ی فقها قائلند به اینکه اگر حج را انجام داد صحیح نیست، در عبادات دیگرشان هم همینطور است. تقریباً همه فقها می‌گویند اگر انجام داد صحیح نیست، نظیر علامه حلی در منتهی، محقق ثانی در جامع المقاصد و صاحب مدارک که می‌گویند: «الکافر یجب علیه الحج و لا یصح منه». حال بحث در این است که دلیل عدم صحت چیست؟

بنابراین نزاع روی این فرض است که کافر مکلف به فرع باشد، یعنی اگر یک فقیهی مثل محقق خویی (ره) قائل باشد به اینکه کفار مکلف به فروع نیستند اصلاً مجالی برای این بحث نیست، وقتی تکلیف به صلاة متوجه کافر نیست اگر نماز بخواند معنا ندارد بگوئیم آیا نمازش صحیح است یا نه؟ چون امر و خطاب ندارد. لذا در مناسک مرحوم خوئی یا در منهاج الصالحین که ببینید، به اینجا که می‌رسند نمی‌گویند از شرایط حج اسلام است، بلکه سراغ ایمان می‌روند و کلمه اسلام را در منهاج ندارند.

لذا کسانی باید وارد این بحث شوند که قاعده «الکفار مکلفون بالفروع» را قبول دارند. حال که مکلف هستند همه می‌گویند: اگر کافر فی حال کفره حج را انجام داد صحیح نیست. در ادامه بحث در این است که دلیل این مطلب چیست؟

دلیل اول: اجماع

اولین دلیل مسئله اجماع است، کلمات فقها را که بررسی می‌کنیم قدیماً و حدیثاً متقدمین و متأخرین همه می‌گویند: «لایصح»، منتهی شبهه مدرکی بودن این اجماع مطرح است یا اینکه شاید مدرکی باشد. کسانی که مدرکی بودن اجماع را مخلّ به حجّیت اجماع می‌دانن این دلیل برای آنها فایده‌ای ندارد، اما کسانی که مثل ما قائل‌اند به این‌که مدرکی بودن مخلّ به حجّیت اجماع نیست این دلیل مشکلی ندارد.

طبق مبنایی که مرحوم بروجردی دارند و ما نیز همان مبنا را اختیار کردیم؛ یعنی اگر یک مطلبی در اصول به عنوان اصول متلقات شد این اجماعی می‌شود؛ یعنی اگر دیدیم یک مطلبی را شیخ صدوق (ره) آورده، شیخ طوسی (ره) در کتاب فتوایی‌اش در نهایه آورده، یکی دو نفر دیگر از قدما هم آوردند، همین در اعتبار اجماع کفایت می‌کند که ما این بحث را در صلاة مسافر متعرض شدیم.

مرحوم بروجردی می‌گوید: در بین قدما اگر چیزی در کتب فتوایی اوایل قدما باشد، دنبال این نمی‌گشتند که در کدام کتاب روایی

آمده، ایشان می‌گوید آنچه شیخ صدوق (ره) در کتاب فقهی خودش آورده بمنزلة الروایة است؛ زیرا ایشان مقید بودند عین همان تعابیری که مشایخ‌شان و مشایخ‌شان هم از مشایخ خود، از امام علیه السلام شنیدند حفظ و مراقبت کنند، می‌گویند و لذا نهایه شیخ طوسی از اصول متلقات است. در همین جا از اصول متلقات می‌توان استفاده کرد که کفار مکلف به فروع هستند و اگر هر کافری هر عمل عبادی را انجام داد صحیح هم نیست. لذا مدرکی بودن و مخالف داشتن و در دست نبودن کتب قدما اصلاً هیچ مجالی ندارد.

دلیل دوم: عدم تمشّی قصد قربت از کافر

دلیل دوم را مرحوم حکیم استدلال کرده که مرحوم والد ما آن را ذکر می‌کند. ایشان می‌گوید: از کافر قصد قربت تمشی نمی‌شود، کافر چون معتقد به خدا و اسلام نیست، بلکه معتقد است به این‌که این کار بر او واجب نیست، چطور می‌خواهد با این عمل تقرب إلی الله پیدا کند؟! لذا چون از کافر قصد قربت تمشی پیدا نمی‌کند پس عمل از او صحیح نیست.[1]

مرحوم سید در عروه می‌فرماید: کافر ولو فعل را با همه خصوصیاتش، ولو با قصد قربت هم بیاورد (که از عبارت مرحوم سید در عروه استفاده می‌شود که کافر ممکن است از او قصد قربت تمشی بشود)، اما اصلاً اسلام شرط در صحت عمل است. گویا سید به اجماع می‌خواهد تمسک کند؛ یعنی وقتی عبارت عروه را ببینید کلام ایشان به دلیلیّت اجماع بر شرطیت اسلام در صحت عمل برمی‌گردد.[2]

بررسی دلیل دوم

حال بحث این است که آیا از کافر قصد قربت تمشی پیدا می‌کند یا نه؟ آیا می‌شود به کافری بگوییم ایها الکافر تو کافری، بدان کافر هم مثل مسلمان مکلف به فروع است و بر تو نماز هم واجب است، اگر تو بخواهی نماز بخواهی باید به قصد امتثال امر بخوانی، این چه اشکالی دارد؟ یک کافری بگوید همان امری که بر مسلمان‌ها هست اگر بر من هم باشد، من به قصد انجام آن امر می‌خواهم این عمل را انجام بدهم.

بنابراین این فرمایش مرحوم حکیم و مرحوم والد ما تمام نیست؛ یعنی از کافر قصد قربت تمشی پیدا می‌کند، قصد قربت معنایش قربةً إلی الله نیست، که ما می‌گوئیم تقرب الی الله، بلکه قصد قربت یعنی قصد امتثال امر، اگر گفتیم به نحو تعلیقی ممکن است، می‌گوید اگر امری باشد، اگر خدایی باشد و آن خدا به من امری کرده باشد، من این عمل را به قصد آن امر انجام می‌دهم، آیا آن قصد امری که در عبادات معتبر است یعنی قصد قربت، از این تمشی پیدا نمی‌کند؟ قصد الامری که در عبادات معتبر است، به معنای امتثال الامر است.

از نظر مرحوم سید امکان این‌که کافر به قصد قربت انجام بدهد وجود دارد. این قصد قربتی که سید می‌گوید یعنی قصد امتثال امر. یک وقت شما می‌گوئید در قصد امتثال امر، تنجیز معتبر است؛ یعنی باید اعتقاد جزمی به خدا داشته باشد و بگوید من می‌دانم یک امری متوجه من است و من به قصد انجام آن امر می‌خواهم امتثال کنم، اما مگر خود ما که مسلمان هستیم در یک موردی شک می‌کنیم آیا امر وجود دارد یا نه؟ بگوئیم اگر یک امری وجود دارد من این عمل را به قصد امتثال آن امر انجام می‌دهم مگر کسی شبهه کرده است؟!

بنابراین در خود مسلمین به نحو تعلیق ممکن است، یک مسلمانی در یک موردی که نمی‌داند امر هست یا نه؟ بگوید اگر امری وجود داشت و داشته باشد من عمل را به قصد امتثال آن امر، بسیاری از احتیاطهایی که ما انجام می‌دهیم همین است. در اینجا کافر هم بگوید: من که قبول ندارم، اما اگر خدایی باشد و امری کرده باشد، من این عمل را به قصد امتثال امر او انجام می‌دهم،

پس می‌شود گفت کافر هم از آن قصد امتثال امر دارد.

آری، یک وقت شما قصد قربت را به عبودیت و تعبد معنا می‌کنید این نمی‌شود؛ زیرا جزمیت در این معتبر است، ولی اگر قربت را به قصد امتثال امر معنا کردیم این از کافر تمشی می‌شود. پس این‌که مرحوم حکیم و مرحوم والد ما[3] فرمودند تمام نیست. پس تا اینجا یکی از ادله اجماع شد که گفتیم یکی اصول متلقات است که بر آن اساس تثبیت شود. اگر هم آن اساس را قبول نکنیم قدما هم گفتند و مدرکی بودن هم روی مبنا ما مضر نیست. دلیل دوم این‌که بگوییم عبادت قصد قربت می‌خواهد که این دلیل را نپذیرفتیم.

دلیل سوم: آیات

عمده دلیل دو طائفه از آیات قرآن است که محقق خویی (ره) در کتاب الصوم به آن استدلال کردند، البته بعد مورد مناقشه و بحث قرار دادند که اسلام شرط برای صحة العمل است. یک طایفه آیاتی است که می‌گوید: شرک و کفر موجب حبط عمل است، مانند:

1. «و لقد اوحی إلیک و الی الذین من قبلک لإن اشرکت لیحبطنّ عملک»[4]، یعنی اگر هر کسی یک عمر، اعمالی انجام بدهد، تمام عمرش را به نماز، روزه، عبادات و کارهای خیر بگذراند اما روزهای آخر به شرک مبتلا شود تمام اعمالش کأن لم یکن می‌شود. بعد مرحوم خوئی می‌فرماید: شرک بعد از عمل اگر موجب حبط عمل است، شرک حین عمل به طریق اولی مانعیت از صحت عمل دارد.[5]

مرحوم حاج شیخ محمد تقی آملی در کتاب مصباح الهدی می‌فرماید: این آیه «تدلّ علی حبط الاعمال بالشرک المتعقب لها»[6]؛ یعنی اولویتی که مرحوم خوئی فرمودند را نمی‌پذیرد. اشاره‌ای هم نمی‌کند، ولی می‌فرماید: این آیه می‌گوید اگر یک عملی انجام شد تماماً و متعقب آن یک شرکی آمد این دلالت بر حبط دارد، اما از کجا بفهمیم که شرک حین العمل هم مانع است؟ پس گویا ایشان توجهی به اولویت نکرده و یا این‌که می‌خواهد اولویت را انکار کند، در حالی که واقعاً اینجا اولویت قطعیه است، وقتی بعد از عمل شرک مانع از عمل می‌شود حین العمل به طریق اولی مانع است.

2. آیه: «اولئک الذین کفروا بآیات ربهم و لقائه و حبطت اعمالهم»[7]، در این آیه، کفر موضوع و موجب برای حبط عمل قرار داده است. آیاتی که بخواهد ظاهر این آیه را رد کند نداریم.

در مورد آیه «لیس للإنسان إلا ما سعی»[8]، گاهی بعضی‌ها می‌گویند قرآن می‌گوید هر کسی هر کاری کرد «من یعمل مثقال ذرة خیراً یره و من یعمل مثقال ذرة شراً یره»[9]، اگر کافری هم کار خوبی کرد این قیامت می‌بیند و برایش اثر دارد، این آیات عنوان متشابه را دارد. در آیه «لیس للإنسان الا ما سعی»، «ما سعی» یعنی آنچه «سعی و لم یشرک»، «سعی و حفظ إلی آخر عمره، سعی و جاء ربّه بقلبٍ سلیم»، ما گاهی اوقات ممکن است انسان‌هایی که یک عمری در این دنیا نماز خواندند از این عالم که بروند همراه خودشان نمی‌برند؛ چون از بین رفته، این از محکمات است؛ یعنی این آیات حبط، «لیس للانسان إلا ما سعی» یا «من یعمل مثقال ذرة خیراً یره»، کافر هر چه کار خوب کرده باشد اگر بنا باشد جزای خوبی خدا به او بدهد در همین دنیاست.

شاید بر حسب بعضی از روایات یک مقدار تخفیفی هم در عذابش باشد اما نمی‌شود بگوئیم ادیسون چون برق را اختراع کرده پس روز قیامت خدا می‌فرماید بهشت می‌برم، اگر قبول نداشته باشد! شاید هم آخر عمرش خداپرست شده باشد، بگوئیم بهشت فقط جای موحدان و مؤمنان است، اما کسی که ایمان به خدا ندارد اصلاً در بهشت جایی ندارد، ممکن است این کارها و خدماتی که در این دنیا کردند هم در این دنیا جزا می‌دهند، یا یک تخفیفی در عذاب آخرتشان باشد.

بنابراین این آیه با این صراحت «و لقد اوحی إلیک و إلی الذین من قبلک»؛ یعنی یک قانون محکم الهی است «لإن اشرکت لیحبطن عملک»، این قابل توجیه نیست، ولی «لیس للانسان الا ما سعی» قابل توجیه است؛ یعنی اینطور نیست که بگوئیم هر کسی یک عملی انجام داده حتماً باید روز قیامت جزایش داده شود! «حبط» به معنای هدر رفتن است، مصباح اللغة می‌گوید: «فسَدَ و هَدَرَ»[10]، خلیل می‌گوید: «فَسَدَ»[11]، بر فرض هم که کاری به لغت نداشته باشیم این آیه‌ای که می‌فرماید: «و قدمنا إلی ما عملوا من عملٍ فجعلناه هباء منثورا»[12]؛ یعنی هر عملی که کافر انجام داده باشد ما هباء منثور قرار می‌دهیم. هباء منثوراً یعنی کالعدم است، حبط یعنی اینکه این عمل کالعدم است. اصلاً وقتی می‌گوئیم این عمل کالعدم است چه چیز موضوع صحت قرار می‌گیرد؟

شبیه این مطلب را مرحوم حاج شیخ محمد تقی هم دارد که می‌فرماید: از این آیات صحت به معنای «مسقطة باللقضا و الاداء» را استفاده نمی‌کنیم. عرض ما این است که وقتی عملی هدر و هباء منثوراً است، «مثل الذین کفروا بربهم اعمالهم کرماد اشتدت به الریح»[13]؛ یعنی این عمل مثل یک خاکستری است که باد شدید این را از بین می‌برد؛ یعنی اصلاً انگار عملی ندارد و «کأنه لم یعمل»؛ یعنی بگوئیم این ممکن است مصداق برای صحت باشد؟! این چه حرفی است؟

وَ صَلَّی الله عَلَیٰ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِینْ

---

[1] . «لکون الحج عبادة، و لا تصح من الکافر، لعدم صلاحیته للتقرب المعتبر في العبادة.» مستمسك العروة الوثقی؛ ج10، ص: 213.

[2] . «الکافر یجب علیه الحج إذا استطاع لأنه مکلف بالفروع لشمول الخطابات له أیضا و لکن لا یصح منه ما دام کافرا کسائر العبادات و إن کان معتقدا لوجوبه و آتیا به علی وجهه مع قصد القربة لأن الإسلام شرط في الصحة.» العروة الوثقی (للسید الیزدي)؛ ج2، ص: 464، مسئله 74.

[3] . تفصیل الشریعة في شرح تحریر الوسیلة ـ الحج، ج1، ص: 428.

[4] . سوره زمر، آیه 65.

[5] . موسوعة الإمام الخوئي، ج21، ص: 453.

[6] . مصباح الهدی في شرح العروة الوثقی، ج8، ص: 284.

[7] . سوره کهف، آیه 105.

[8] . سوره نجم، آیه 39.

[9] . سوره زلزال، آیات 7 و 8.

[10] . المصباح المنیر في غریب الشرح الکبیر للرافعي، ج2، ص: 118.

[11] . کتاب العین، ج3، ص: 174.

[12] . سوره فرقان، آیه 23.

[13] . سوره ابراهیم، آیه 18.